

بازآفرینی اسطوره و اسطوره‌زدایی در پژوهش‌های قرآنی خاورشناسان با تأکید بر آرای آنه ماری شیمل و آنگلیکا نویورت

سید حامد علیزاده موسوی^۱

چکیده

بازآفرینی اسطوره‌ها در قرآن و اسطوره‌زدایی از قرآن از جمله مباحثی است که در مطالعات قرآنی خاورشناسان با رویکردهای گوناگون به چشم می‌خورد. برخی از خاورشناسان با رویکردی بافتگرایانه سعی در بازیابی مفاهیم قرآن در معلومات و کهن‌الگوهای موجود در بافت زمان نزول داشته و در این مسیر به نقش قرآن به عنوان اسطوره‌زدا یا اسطوره‌آفرین اشاره کرده‌اند. برخی دیگر از خاورشناسان نیز با رویکردی پدیدارشناسانه و با تأکید بر اصول روش شناختی این رویکرد که بر تطبیق و مقایسه پدیده‌ها در تاریخ استوار است، به مطالعه قرآن پرداخته و خوانشی اسطوره‌ای از قرآن را ارائه می‌کنند. آنه ماری شیمل و آنگلیکا نویورت را می‌توان به عنوان نمایندگان این دو جریان و رویکرد در مطالعات قرآنی خاورشناسان معرفی کرد. مقاله حاضر با تأکید بر آرای این دو خاورشناس، علاوه بر تبیین اسطوره از نگاه آنان، به نقد روشی و محتوایی آرای آنان پرداخته است. افزون بر آن، گونه‌های اسطوره در قرآن و منابع پیرامونی آن و مطالعه موردهای معراج و قربانی به عنوان نمونه‌های بازآفرینی اسطوره و اسطوره‌زدایی در قرآن از نگاه این خاورشناسان مورد توجه قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: قرآن، اسطوره، اسطوره‌زدایی، شیمل، نویورت، پدیدارشناسی، بافتگرایی

۱. مقدمه

اسطوره از نگاه خاورشناسان گاه با رویکردی بافت‌گرایانه و تاریخی مورد توجه قرار می‌گیرد و گاه با رویکردی پدیدارشناسانه. خاورشناسان بافت‌گرا همچون آنگلیکا نیورت (Angelica Neu-wirth) اسطوره را روایت یا داستانی معرفی می‌کنند که جهان و هر آنچه در آن است را به وسیله کهن‌الگوها تبیین و توصیف می‌کند و زمینه را برای هدایت مخاطبانش فراهم می‌سازد. در این تعریف، دو مؤلفه و عنصر مهم وجود دارد که غالب تعاریف اسطوره به این دو عنصر توجه داشته‌اند: داستان یا روایت و تبیین یا توصیف. (Neuwirth, 2003, 477) افزون بر این دو عنصر، نیورت معیارهای دیگری را در تعریف اسطوره به دست داده است؛ از آن جمله توجه وی به کهن‌الگوهاست. نیورت با اشاره به الگوهای کهنی که در درون جهان تجربه شده وجود دارد سعی بر این داشته تا به این ویژگی اسطوره و رابطه آن با کهن‌الگوها اشاره کند، چرا که در رویکرد بافت‌گرایانه خاورشناسان به دنبال این کهن‌الگوها در بافت و شرایط حیات قرآن هستند؛ حال آنکه در رویکرد پدیدارشناسانه این کهن‌الگوها با مطالعه تطبیقی میان اقوام و ادیان گوناگون و رسیدن به معیار و الگویی مشترک به دست می‌آید. خارق‌العاده و گیتی‌شناسانه بودن اسطوره از دیگر معیارها و شاخصه‌هایی است که نیورت در تعریف اسطوره بدان‌ها توجه داده است. (Neuwirth, 2003, 478)

خاورشناسان پدیدارگرا، اسطوره را رویدادی معرفی می‌کنند که روزگاری به نوعی اتفاق افتاده است، اما در عین حال همیشه نیز اتفاق می‌افتد. در نظرگاه این عالمان، یک رویداد می‌بایست از قید و بند یک دوره خاص، آزاد و وارد زندگی پرستش‌گران معاصر شود، چرا که در غیر این صورت حادثه‌ای بی‌همتا و تکرارناپذیر باقی خواهد ماند، و یا نوعی حادثه عجیب تاریخی که با زندگی دیگران ارتباط برقرار نمی‌کند. (آرمسترانگ، ۱۳۹۹، ۲-۳)

آنه ماری شیممل (Annemarie Schimmel) از جمله خاورشناسانی است که با رویکردی پدیدارشناسانه به مطالعه اسطوره در ادیان، به ویژه اسلام و قرآن پرداخته است. وی گویا

بسیاری از رویدادهای ذکرشده در قرآن و اسلام را اسطوره‌هایی می‌دانند که اگر چه شاید در پس آن‌ها واقعه و رویدادی تاریخی وجود داشته باشد، اما این رویداد تاریخی با گذشت قرن‌ها برای اینکه به سرچشمه الهام دینی تبدیل شود و به محور معنویت دینی مبدل گردد و وارد زندگی و دل نسل‌های باورمند و پرستش‌گر شود، حتماً نیازمند بازآفرینی آن در قالب اسطوره‌ای به همراه عمل و مناسک است.

این خاورشناسان شاخصه‌هایی را برای اسطوره بیان کرده‌اند که از آن جمله ریشه‌دار بودن این مفهوم در تجربه مرگ و ترس از نابودی است. آنان آیین‌هایی همچون قربانی را دومین شاخصه جدایی‌ناپذیر اسطوره‌ها برشمرده و بر این باورند که آیین‌ها وسیله‌ای برای ارتباط مستمر و عینی و ملموس میان اسطوره و مخاطبان آن است. عبرت‌آموز و پندآمیز و دربردارنده درس و الگو بودن اسطوره و همچنین توجه همه اسطوره‌ها به سطح دیگری ورای دنیای مادی و در دسترس، از دیگر شاخصه‌های اسطوره به شماره می‌روند. به عبارت دیگر، باور به واقعیتی نادیدنی اما نیرومندتر، یکی از مضمون‌های اصلی و اساسی اسطوره‌شناسی است (آرمسترانگ، ۱۳۹۹، ۲) که اسطوره‌شناسان از آن به «فلسفه بازگشت جاودانه» (perennial phi-losophy) تعبیر کرده‌اند. (الیاده، ۱۳۶۵، ۲۰-۲۵)

آنه ماری شیمیل در کتاب «تبیین آیات خداوند: نگاهی پدیدارشناسانه به اسلام» اساطیر را بیانی از سعی و جستجوی انسان‌ها برای دستیابی به فهم امور متعالی دانسته است. وی بر این باور است که اسطوره از وقایع منحصر به فرد سخن می‌گوید، واقعه‌ای که در زمانی معین اتفاق افتاده است؛ اما می‌توان آن را غالباً از طریق پاره‌ای آداب و آیین‌های خاص در خاطره‌ها زنده کرد و همچنین در مقابل، به وسیله اساطیر علت‌شناختی می‌توان آداب و آیین‌های مذهبی را توضیح داد. در باور شیمیل، اسلام در ذات خود دینی است که مطالب اساطیری کمی را داراست؛ اما مفسران قرآن و حدیث چاره‌ای جز توسعه بخشیدن به مایه‌های اساطیری موجود در وحی نبوی نداشتند. متفکران و شاعران عرفانی نیز غالباً به صورت گسترده‌ای در بحر اساطیر باستانی غوطه‌ور می‌شدند تا آنها را برای خود بازتفسیر کنند. (شیمیل، ۱۳۷۶،

۲۹۸) به عبارت دیگر، شیمیل همچون دیگر خاورشناسان پدیدارشناس، به تعریفی مشابه برای اسطوره اشاره کرده و اسطوره‌های اسلامی را غالباً در تفاسیر و منابع حدیثی دانسته است و مطالب اسطوره‌ای در ذات اسلام و قرآن را بسیار اندک بر می‌شمرد.

در این مقاله با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی-تحلیلی سعی بر آن است که با تأکید بر اصول روشی و پیش‌فرض‌های دو جریان مذکور به بررسی آرای آنه ماری شیمیل درباره بازآفرینی اسطوره‌ها در قرآن و همچنین آنگلیکا نیبورت درباره اسطوره‌زدایی از قرآن پرداخته و به صورت مطالعه موردی، آن‌ها را مورد ارزیابی قرار دهیم.

پدیدارشناسی خاستگاه بازآفرینی اسطوره‌ها در قرآن

با بررسی دیدگاه خاورشناسانی که سعی در تبیین اسطوره‌ای از قرآن و معارف اسلامی دارند، می‌توان به این نکته دست یافت که غالب این خاورشناسان با تکیه بر رویکرد پدیدارشناسی و شاخصه‌های روش‌شناختی آن چنین قرائت و خوانشی را مطرح ساخته‌اند. بدین رو، فهم اصول و شاخصه‌های روش‌شناختی رویکرد پدیدارشناسی، اولین و مهمترین گام در دریافت دیدگاه این خاورشناسان و نقد و ارزیابی آن است. (Smith, 2018 See)

همان‌گونه که بیان شد، آنه ماری شیمیل اسطوره را بیانی از سعی و جستجوی انسان‌ها برای دستیابی به فهم امور متعالی معرفی کرده است. آنچه در این تعریف بسیار خودنمایی می‌کند، امر یا امور متعالی است که فهم آن‌ها تنها از طریق اسطوره و یا بازآفرینی این امور در قالبی اسطوره‌ای امکان‌پذیر است. امر متعالی در این تعریف، ما را به اصل روش‌شناختی مهمی در رویکرد پدیدارشناسی هدایت می‌کند که آن اصل خودمختاری یا استقلال است. این اصل بر این باور است که ماهیت پدیدارهای دینی از سایر پدیده‌ها متمایز و متفاوت است. بنابر این اصل، امر قدسی (The Idea of the Holy) و تجربه آن که کاملاً منحصر به فرد و متعالی است، جوهر اصلی پدیدارهای دینی را شکل می‌دهد. قلمرو و تجربه امر قدسی متفاوت از سایر قلمروها و تجربه‌های بشری و انسانی است و این تمایز توصیف این

قلمرو و تجربه را در قالب مفاهیم، ادبیات و شیوه‌های متعارف در علوم تجربی و اجتماعی ناممکن می‌سازد. اینجاست که امر قدسی رازآلود، نمادین و اسطوره‌ای جلوه‌گر می‌شود و برای مطالعه و فهم آن نمی‌توان از رویکردهای علمی و تجربی متعارف بهره برد، بلکه باید به دنبال روشی گشت که با آن ماهیت نمادین و رازآلود زبان دین و همچنین نمادها و اسطوره‌های دینی را شناخت و رمزگشایی کرد. این اصل روش شناختی در پدیدارشناسی دین بر این امر تأکید دارد که دین تنها در صورتی قابل شناخت و درک است که در قلمرو و سطح و جایگاه خود، یعنی به عنوان یک امر دینی و قدسی مورد مطالعه قرار گیرد و هرگز نباید پدیده‌های دینی را به سایر پدیده‌ها همچون امور اقتصادی، اجتماعی و روانی فروکاهید و تحویل برد. به عبارت دیگر، دین و پدیده‌های آن باید آنگونه که در تجربه دین‌داران و متدینان متجلی می‌شود، درک شود. (Eliade, 1987, 277)

رویکرد مقایسه‌ای و نظام‌مند از دیگر اصول روش شناختی پدیدارشناسی در حوزه دین است که در مطالعات اسلامی و قرآنی خاورشناسان نیز بسیار مشهود است؛ بدین معنا که برای فهم هر چه بهتر پدیده‌های دینی باید به تاریخ حیات و جوامع انسانی از آغاز تاکنون نگاهی تطبیقی و نظام‌مند انداخت و با بررسی ویژگی‌ها و شاخصه‌های هر گروه و اجتماع در هر زمان و مکان به الگوهای دینی هر کدام پی برد و با کنار هم قرار دادن این الگوها و رمزگشایی از آنها به ساختارهایی بنیادین و مشترک دست یافت که اساس و جوهر واقعیت‌های دینی را شکل می‌دهد. به عنوان نمونه ماه، خورشید، آب، زمین و گیاهان در فرهنگ‌ها و جوامع گوناگون اعم از جوامع کشاورز، شکارچی و ... نمادها و الگوهای هستند که به گونه‌ای در تمامی جوامع دینی وجود دارد که با صرف نظر از تجلیات نمادین آن، می‌توان به ساختارها و جوهر واحد در پس این تجلیات به ظاهر متفاوت دست یافت. (پالس، ۱۳۸۲، ۲۵۷-۲۵۸)

رویکرد تجربی و تاریخی از دیگر اصول روش شناختی در پدیدارشناسی دین است. گردآوری داده‌های دینی از جوامع تاریخی گوناگون، اولین گام در روش پدیدارشناسی دین است. بدین رو، پدیدارشناسی دین پیوندی عمیق و ناگسستنی با تاریخ ادیان و سیر تطور و

تکامل آن دارد. بررسی و تحلیل پدیدارشناسانه داده‌های جمع‌آوری شده و رمزگشایی نمادها و اسطوره‌های مستتر در این داده‌ها، گام بعدی در این روش است که غالب پدیدارشناسان بر این باورند که نتایج حاصل شده از این تحلیل و بررسی‌ها، تجربی و استقرایی هستند تا نظری و استنباطی. (Eliade, 1987, 277)

شیمل و بازآفرینی اسطوره در قرآن

آنه ماری شیمل اسلام و قرآن را اگر چه حاوی مطالب اسطوره‌ای می‌دانند، اما بر این باور است که اسطوره‌های قرآنی در مقایسه با مباحث اسطوره‌ای موجود در تفاسیر و احادیث و آثار عرفا و شاعران اسلامی (اسطوره‌های پیرامون قرآن) بسیار اندک و ناچیز است و بیشتر این منابع پیرامونی قرآن هستند که بیانگر اسطوره‌ها می‌باشند. وی با دسته‌بندی اسطوره‌ها به اساطیر شناخت انساب خدایان، اساطیر ایجاد عالم، اساطیر انسان‌شناسانه، اساطیر اعتقادی، اساطیر علت‌شناختی و اساطیر مربوط به شخص پیامبر به بررسی هر یک از این انواع اساطیر در قرآن و منابع پیرامونی آن پرداخته است. به عبارت دیگر، شیمل به بررسی و شناسایی اسطوره‌های پیرامونی قرآن پرداخته و پس از آن در پی دریافت دستمایه و سرمشق قرآنی آن و یا دستمایه آن‌ها در تاریخ ادیان می‌باشد. وی بر این باور است که دستمایه قرآنی اساطیر مربوط به آخرت بسیار بیشتر از سایر انواع اساطیر برگرفته است.

شیمل بر این باور است که هیچ‌گونه اساطیر شناخت انساب خدایان در اسلام وجود ندارد، چرا که خدای اسلام همواره وجود داشته و هنوز نیز همانند سابق وجود دارد و خواهد داشت و این باور اسلامی است که نیاز به توضیح درباره چگونگی به وجود آمدن یک خدا یا خدایان را از بین می‌برد. بنابراین، نه در قرآن و نه در تفاسیر و سنت اسلامی چنین اساطیری یافت نمی‌شود. وی اساطیر مربوط به ایجاد عالم را گسترده‌ترین و شایع‌ترین اسطوره‌های اسلامی می‌داند که به تبیین چگونگی و چرایی خلقت می‌پردازد. وی سرآغاز و سرمشق چنین اساطیری را آیاتی مثل آیه ۱۱۷ سوره بقره که به قدرت خداوند در به وجود آوردن چیزی صرفاً با

گفتن «کن» (باش) اشاره دارد و یا آیه ۶۰ سوره فرقان که بیانگر خلقت عالم در شش شبانه‌روز است، می‌داند و بر این باور است که مفسران و شارحان قرآن این آیات را از راه‌های گوناگون و غالباً تخیلی طول و تفصیل داده‌اند. وی مباحثی چون خلق نور محمدی، جوهر تابنده ازلی حضرت محمد (ص) که همه چیز از آن نمود پیدا کرده است، از این قبیل اساطیر دانسته و احادیثی چون «لولاک ما خلقت الافلاک» را شاهد بر آن بر شمرده است. البته وی بلافاصله چنین ادعا کرده است که اگرچه این‌گونه مباحث در متون اسلامی و اشعار متصوفه جایگاهی بس مهم را داراست، اما اسلام ارتودوکس به سختی به این‌گونه رنگ و لعاب دادن‌های اساطیری خلقت پیامبر روی خوش نشان می‌دهد.

اسطوره‌های مرتبط با خلقت آدم و حوا (علیهما السلام) و جزئیات اولین تخطی حضرت آدم (ع) و هبوط وی نیز از جمله اسطوره‌های انسان‌شناسانه بیان شده است که در قصص انبیاء و متون اسلامی به شکل‌های گوناگون آمده است. شیمیل بر این باور است که افزون بر اساطیر انسان‌شناسانه که به وفور در سنت اسلامی یافت می‌شود، اساطیر اعتقادی نیز در منابع پیرامونی قرآن بسیار است. چگونگی ساخت کعبه و جایگاه آن و همچنین اشاره به روایات شیعی که محل شهادت امام حسین (ع) در کربلا هزاران سال پیش از وقوع آن حادثه تعیین شده بود و از همان دیرباز از جایگاهی والا و مقدس برخوردار بود که با کعبه مقایسه می‌شد، از جمله مواردی است که آنه ماری شیمیل به عنوان اسطوره‌های اعتقادی پیرامون قرآن و اسلام بیان می‌کند. (شیمیل، ۱۳۷۶، ۲۹۸-۳۰۰)

وی اساطیر علت‌شناختی را اسطوره‌هایی می‌داند که بیانگر منشأ آداب مقرر شده دینی در اسلام هستند و از آن جمله به آداب حج و منشأ اولیه آن که به زمان هبوط آدم و حوا برمی‌گردد، اشاره می‌کند. همانگونه که بیان شد، شیمیل دستمایه اسطوره‌های مربوط به آخرت را بسیار قوی دانسته و دلیل آن را آیات فراوانی در قرآن بر می‌شمرد که به موضوع آخرت و سرنوشت انسان در دنیایی دیگر می‌پردازد. به عبارت دیگر شیمیل بر این باور است که آیات مرتبط با آخرت مفسران و شاعران و شارحان را بدان سو کشانده که افکار، تخیلات و کهن‌الگوهای

موجود را نسبت به آن‌ها پیروانند و مباحث بسیاری درباره خیر و خوشی بهشتیان و شکنجه و عذاب دوزخیان و جزئیات مرتبط با محاسبه اعمال بیان نمایند. (همان، ۳۰۱؛ شیمل، ۱۳۸۷)

در بررسی و نقد دیدگاه این خاورشناسان توجه به رویکرد پدیدارشناسانه بسیار حائز اهمیت است، چراکه این گروه از خاورشناسان کمتر به مباحث فکری، الاهیاتی و یا بافت دینی و فرهنگی این انگاره‌ها و باورهای دینی توجه داده و صرفاً به بیان ادعای خود مبنی بر ارائه انگاره یا مدلی مشترک به همراه مناسک و آیین‌های خاص پرداخته‌اند و این باورها را تجربه و حسی از امور قدسی در جهان و اثرگذار بر زندگی باورمندان معرفی کرده‌اند. بدین رو، ارزیابی و نقد این گروه از خاورشناسان کمتر نیازمند ورود به مباحث تاریخی و کلامی است، بلکه نقد آنان در گرو نقد روش و رویکردی است که این خاورشناسان در پیش گرفته‌اند، که همان روش و رویکرد پدیدارشناسانه است. اولین نقدی که بر ادعای این گروه از خاورشناسان مطرح است، نبود دلیل روشن بر ادعای آنان است. زیرا این خاورشناسان با رویکردی تطبیقی و با چاشنی مباحث جامعه‌شناختی ادعایی را مطرح کرده و هیچ دلیل و مستند روشنی بر ادعایشان ارائه نمی‌دهند. به عبارت دیگر، روش و رویکرد پدیدارشناسی با تکیه بر اصل روش‌شناختی تاریخی و تجربی که پیش از این بدان اشاره شد، صرفاً به گزاره‌های تاریخی به عنوان تاریخ یک انگاره توجه دارد، نه تاریخ یک رویداد و واقعه. بدین رو، ورود به مباحث تاریخی و واقعیت تاریخی در نگاه این خاورشناسان هیچ اهمیت و ضرورتی نداشته و بدین خاطر نقد تاریخی آنان نیز اثربخش نخواهد بود. پاسخ و نقد الاهیاتی و کلامی آنان نیز معنایی ندارد، چراکه نگاه آنان به امور مقدس نگاهی تطبیقی و برآمده از روان و ناخودآگاه جمعی است که مسیر مباحثه و نقد کلامی را نیز می‌بندد. بدین رو، آرای برآمده از این روش صرفاً در قالب ادعاهایی مطرح می‌شوند که از شباهت میان انگاره‌ها و گزاره‌های دینی برآمده است که ارجاع به روان و ناخودآگاه جمعی بشر دارد و بدین خاطر است که دلیلی مستند و متقن که بیانگر چنین استدلالاتی باشد، در این روش وجود ندارد. (See Alizadeh Mousavi, 2024, 15, 89-12)

افزون بر این نقد کلی، گاه مقایسه‌ها و تطبیق‌های صورت گرفته نیز مع الفارق بوده و این بر شدت خطای نتایج می‌افزاید، که برای تبیین بهتر به مطالعه موردی انگاره معراج می‌پردازیم.

خوانش اسطوره‌ای انگاره معراج: مطالعه موردی

شیمل به موضوعات اساطیری درباره شخص پیامبر اشاره می‌کند که از آن جمله سفر آسمانی ایشان (اسراء، معراج) است. به باور وی، این اسطوره که منبع قرآنی آن آیه اول سوره اسراء است، توسط عارفان به مثابه نمایشی از سفر روح به حضور خداوند قلمداد شده و دستمایه اسطوره‌پردازی‌های فراوان گردیده است. وی البته به تمایل بسیاری از این شارحان و مفسران قرآنی به اسطوره‌زدایی نیز توجه داده و بر این باور است که این عالمان و متجددان اسلامی سعی بر آن کرده‌اند، به جای تمرکز بر نقاط غیرمنطقی و خلاف عقل آیات و داستان‌های قرآن به ماهیت عقلانی و منطقی پیام پیامبر اسلام و اوصاف اخلاقی ایشان توجه نموده و این روایات را با توجه به پیام اخلاقی و هدایتی آن تفسیر و تأویل نمایند. از جمله این افراد به نویسنده مشهور مصری، طه حسین اشاره می‌کند که در پی یافتن معنای عمیق‌تر و درک ماهیت نمادین این گزارش‌ها و اساطیر بود.

کارن آرمسترانگ (Karen Armstrong) از دیگر خاورشناسانی است که بر مبنای روش پدیدارشناسانه به مطالعه انگاره معراج در قرآن و اسلام پرداخته است. وی با تأکید بر اصول روش‌شناختی این رویکرد که با رویکردی مقایسه‌ای به ادوار تاریخی یک انگاره می‌پردازد و سعی در یافتن الگویی مشترک برای آن است، انگاره معراج را مورد بررسی قرار داده است. وی بر این باور است که نخستین اسطوره‌های عروج به دوران کهن سنگی باز می‌گردد و این اسطوره را مربوط به شمن‌ها که عاملان دینی بلندمرتبه جوامع شکارگر بودند، دانسته است. اسطوره‌های عروج که در همه فرهنگ‌ها دیده می‌شود، بیانگر میلی همگانی به بالا رفتن و رها شدن از قید شرایط انسانی است. (Armstrong, 2005, 3) آرمسترانگ بر این باور است که نباید این اسطوره‌ها را تحت‌اللفظی قرائت کرد. وی پس از اشاره به اشتراک و وجود چنین اسطوره‌ای در تمام فرهنگ‌ها و عدم قرائت تحت‌اللفظی آن، به نمونه‌های آن در فرهنگ

۱. شمنیسم (Shamanism) به مجموعه‌ای از اعتقادات و رویه‌هایی گفته می‌شود که در جوامع غیر متمدن رواج دارند و به عاملان بلندمرتبه این اعتقادات و باورها شمن گفته می‌شود.

مسیحی، یهودی و اسلامی اشاره می‌کند و بر این باور است که این نمونه‌ها بیانگر سفری معنوی و روحانی است که برگرفته از همان میل همگانی به صعود و عروج است. وی چنین می‌گوید که وقتی روایت عروج عیسی مسیح (ع) به آسمان را می‌خوانیم، منظور آن نیست که او را چرخان در استراتوسفر تصور کنیم؛ وقتی حضرت محمد (ص) از مکه به اورشلیم پرواز می‌کند و سپس از نردبامی به عرش اعلامی رود، در می‌یابیم که او وارد سطح تازه‌ای از قلمرو معنوی شده است و وقتی حضرت الیاس (ع) در گردونه‌ای آتشین به آسمان عروج می‌کند، در واقع، ضعف شرایط انسانی را پشت سر گذاشته و وارد قلمروی قدسی شده است که فراسوی تجربه زمینی قرار دارد. پرواز روحی متضمن سفر جسمانی نیست، بلکه خلسه‌ای است که در آن روح حس می‌کند جسم را ترک کرده است. (آرمسترانگ، ۱۳۹۹، ۱۶-۱۷)

مایکل سلز (Michael Sells) در مدخل «معراج» دایره‌المعارف قرآن لایدن در همان آغاز، مبنای قرآنی معراج پیامبر را زیر سؤال برده است. وی از یک سو، با استناد به عدم توصیف معراج در قرآن و همچنین به کار نرفتن این واژه در آیات قرآنی، مبنای قرآنی معراج پیامبر را ضعیف بر شمرده است و از سوی دیگر، تأکید قرآن بر انحصار معجزه پیامبر در «قرآن» را دلیلی بر معجزه نبودن معراج بر می‌شمرد. وی معراج و جلوه‌های اعجازی آن را در تار و پود روایات غیرقرآنی که در ذیل آیات آمده است، می‌داند. به عبارت دیگر، وی آیات سوره اسراء را مکفی در اثبات و تبیین معراج ندانسته و تفاسیر و روایات پیرامون آن را دلیل بر شکل‌گیری انگاره معراج برمی‌شمرد. (Sells, 2001, 1, 176)

سلز برای تقویت ادعایش مبنی بر ضعف مبنای قرآنی انگاره معراج، آیه ۶۰ سوره اسراء که به رؤیای پیامبر اشاره دارد، را غیرمرتبط با آیه اول این سوره دانسته و چهارچوب ذکرشده در آیه شصتم را فرضی بر شمرده است، حال آنکه انگاره معراج در منابع اسلامی بر حقیقتی روحانی و جسمانی تأکید دارد. وی همچنین به آیات ۹۰ تا ۹۳ همین سوره اشاره داشته و پس از ذکر فهرست براهین و معجزات درخواستی از سوی مخالفان پیامبر (چشمه‌ای که از

دل زمین بجوشد؛ باغی از درختان خرما و درختان انگور که در لابه‌لای آن‌ها رودخانه‌هایی جاری باشد؛ قدرت پایین آوردن آسمان یا احضار خدا و فرشتگان و... عدم ادعای قرآن بر انجام چنین معجزاتی توسط پیامبر از یک سو و بیان مکرر قرآن مبنی بر رسول بشری و فانی بودن پیامبر از سوی دیگر را دلیلی مشخص بر عدم وقوع معراج اعجازگونه پیامبر دانسته است. (Ibid, 176-177)

سلز نیز همانند آرمسترانگ به آداب شمن‌ها در رسیدن به خلسه و عروج معنوی اشاره می‌کند. وی آیه اول سوره شرح «آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم؟» را شاهد داستان‌هایی که حاکی از بیرون آوردن قلب پیامبر و تطهیر آن با آب زمزم است، دانسته و این داستان‌ها را مشابه آداب مقدماتی شمن‌وارگی در دیگر فرهنگ‌ها بر می‌شمرد. آرمسترانگ نیز این عروج معنوی که با مناسک و تابوهای همراه است و در جوامع شکارگر خودنمایی می‌کند، را در غالب فرهنگ‌ها و سفرهای معنوی عرفا و یوگی‌ها مشترک دانسته است.

در بررسی و نقد دیدگاه خاورشناسان درباره جزئیات معراج پیامبر گرامی اسلام همچون وجود یا عدم وجود آیات تصریح‌کننده بدان، جسمانی یا روحانی بودن معراج و همچنین ارتباط این واقعه با رویدادها و انگاره‌های مشابه در سایر ادیان و مذاهب، آنچه بیش از همه در مسیر این پژوهش است و با رویکرد پدیدارشناسانه مورد توجه قرار گرفته است، مطالعه تطبیقی این واقعه با وقایع و رویدادهای مشابه در سایر ادیان و فرهنگ‌هاست. اثبات معراج در قرآن و مباحث پیرامون روحانی یا جسمانی بودن آن در تفاسیر و منابع اسلامی بسیار مورد توجه قرار گرفته است که دیدگاه‌های خاورشناسان در این باره را به چالش می‌کشد. اشاره به واژه عبد در آیه آغازین سوره اسراء که بر جسم دلالت دارد نه روح، توجه به انکار مشرکان عصر پیامبر که نشان از جسمانی دانستن این عروج توسط آنان دارد و تأکید بر قدرت نامحدود خداوند مبنی بر انجام امور خارق‌العاده، از جمله دلایلی است که از سوی مفسران مسلمان در اثبات معراج جسمانی مطرح شده است. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ۱۲، ۹-۱۵) علامه طباطبایی در

تبیین معراج جسمانی و روحانی پیامبر گرامی اسلامی چنین آورده است:

«ولی آنچه سزاوار است در این خصوص گفته شود، این است که اصل اسراء و معراج از مسائلی است که هیچ راهی به انکار آن نیست، چون قرآن در باره آن به تفصیل بیان کرده، و اخبار متواتر از رسول خدا (ص) و امامان اهل بیت (ع) بر طبق آن رسیده است. ظاهر آیه و روایات، محفوف به قرآینی است که آیه را دارای ظهور نسبت به آن جزئیات می‌کنند، ظهوری که به هیچ وجه قابل دفع نیست، و با در نظر داشتن آن قرآین، از آیه و روایات چنین استفاده می‌شود که آن جناب، با روح و جسدش از مسجدالحرام تا مسجد اقصی رفته، و اما عروجش به آسمان‌ها از ظاهر آیات سوره نجم ... و صریح روایات بسیار زیادی بر می‌آید که این عروج واقع شده و به هیچ وجه نمی‌توان آن را انکار نمود؛ چیزی که هست، ممکن است بگوییم که این عروج، با روح مقدسش بوده است، ولی نه آن طور که فائلان به معراج روحانی معتقدند، که به صورت رؤیای صادقه بوده است، چه اگر صرف رؤیا می‌بود، دیگر جا نداشت آیات قرآنی این قدر به آن اهمیت داده و سخن بگویند، و در مقام اثبات کرامت درباره آن جناب برآیند و همچنین دیگر جا نداشت قریش وقتی که آن جناب قصه را بر ایشان نقل کرد، آن طور به شدت انکار نمایند و نیز مشاهداتی که آن جناب در بین راه دیده و نقل فرموده، با رؤیا بودن معراج نمی‌سازد، و معنای معقولی برایش تصور نمی‌شود؛ بلکه مقصود از روحانی بودن آن، این است که روح مقدس آن جناب، به ماورای این عالم مادی، یعنی آنجایی که ملائکه مکرم منزل دارند، و اعمال بندگان بدان جا منتهی و اقدار از آنجا صادر می‌شود، عروج نموده، و آن آیات کبرای پروردگارش را مشاهده، و حقایق اشیاء و نتایج اعمال برایش مجسم شده، ارواح انبیای عظام را ملاقات و با آنان گفت و گو کرده است.» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۱۳، ۴۰)

پیرامون رویکرد پدیدارشناسانه خاورشناسان در تفسیر انگاره‌ها و رویدادهایی همچون معراج که با مطالعه نمونه‌های مشابه در تاریخ ادیان و فرهنگ‌ها سعی در رسیدن به الگویی مشترک دارند، در این پژوهش مباحث و نقدهایی مطرح شد. چنین خوانش پدیدارشناسانه‌ای از معراج از جهات گوناگون می‌تواند مورد نقد قرار گیرد؛ از یک سو،

روش و رویکرد این خاورشناسان که بر تطبیق استوار است و از سوی دیگر، دیدگاه‌های برآمده از آن است که در صورت نقد رویکرد و روش، این دیدگاه‌ها نیز خود به خود مورد نقد و چالش قرار می‌گیرند. همان‌گونه که پیش از این بیان شد، این گروه از خاورشناسان با یافتن شباهت‌هایی میان انگاره‌های گوناگون در ادیان و فرهنگ‌های متعدد، سعی بر آن دارند تا این انگاره را به عنوان کهن‌الگویی مشترک معرفی کرده که ناشی از میلی درونی به عروج و صعود شناخته می‌شود و به دلیل عدم تکیه بر اصول الاهیاتی، تاریخی و عقلی، دلیلی مشخص بر آن ارائه نکرده‌اند. حال آنکه شواهد تاریخی فراوانی مبنی بر وقوع معراج و همچنین تقابل مخالفان با آن وجود دارد که علامه طباطبایی نیز دلایل مربوط به معراج را به قدری دانسته‌اند که راهی بر انکار آن نمی‌ماند. افزون بر این، مقایسه و تطبیق انگاره‌ها میان ادیان و فرهنگ‌های گوناگون گاه به دلیل عدم توجه به تفاوت‌های بنیادین میان آن‌ها منجر به قیاس مع‌الفارق می‌شود که نتایجی نادرست را حاصل می‌کند. همچنین، نقد دیگری که بر رویکرد پدیدارشناسی این خاورشناسان مطرح است و دیدگاه‌های برآمده از آن را با چالشی جدی مواجه می‌سازد، این است که پدیدارشناسی به دلیل اینکه نهایتاً مبتنی بر فرد است و دایره تأثیر آن تنها در خصوص ظهوراتی است که برای مفسر ایجاد می‌شود، به نسبی‌گرایی و حتی ایدئالیسم منجر می‌شود.

نویورت، بافتارگرایی و اسطوره‌زدایی

نقطه اشتراك مطالعات قرآنی خاورشناسان درباره مفهوم و معناشناسی اسطوره را می‌توان داستانی و روایی بودن اسطوره دانست، حال آنکه این داستان و روایت که از آن به اسطوره یاد می‌شود، با رویکردهای گوناگونی از سوی خاورشناسان مورد توجه قرار می‌گیرد. گاه با رویکردی بافت‌گرایانه که بر بافت و شرایط حیات و معلومات مخاطبان قرآن تأکید دارد و گاه با رویکردی پدیدارشناسانه که در پی یافتن الگوها و نمادها در درون تاریخ می‌باشد. بافت‌گرایی عبارت است از خوانش قرآن در پرتو بافت اجتماعی و الاهیاتی دوران نزول و مسلمانان نخستین و روایات و متون کتاب مقدس. این رویکرد که بیش و پیش از هر چیز

بر بافت و شرایط حیات آیات قرآن توجه دارد، شرط اصلی و اساسی در فهم آیات را بررسی بافت و فضای آن‌ها دانسته است و در این مسیر بر دوره باستان متأخر به عنوان مفهومی معرفت‌شناختی تأکید می‌کند. دوره باستان متأخر اگر چه به زمانی مشخص پس از دوره باستان اشاره دارد، اما در نظرگاه این خاورشناسان فضای معرفتی مشترکی است که در آن متون مقدس یهودیت، اسلام و مسیحیت شکل گرفته است. (See Neuwirth, 2013)

نویورت از جمله قرآن‌پژوهانی است که با رویکردی بافت‌گرایانه به مطالعه و بررسی قرآن پرداخته است. وی همان‌گونه که بیان شد، اسطوره را روایت یا داستانی دانسته است که جهان و هر آنچه در آن است، را به وسیله کهن‌الگوها تبیین و توصیف می‌کند و زمینه را برای هدایت مخاطبانش فراهم می‌سازد. بنابراین، مطابق چنین تعریفی، مفهوم اسطوره نه تنها داستان‌ها و روایت‌های مشرکانه کهن را شامل می‌شود، بلکه در رویکرد جدید بر داستان‌های با کدهای خاص تفسیری نیز اطلاق می‌شود. این داستان‌ها با یادآوری کهن‌الگوها، تعامل مخاطب را فرا می‌خواند تا آن‌ها را با شخصیت‌های ویژه‌ای تطبیق دهد و از این مسیر زمینه هدایت را فراهم می‌سازد. نویورت بر این باور است که اسطوره و افسانه به معنای داستانی که از نظر تفسیری متمایزند، در همه گونه‌های ادبی دینی و غیردینی وجود دارد که از آن جمله متون مقدس دو سنت توحیدی پیش از اسلام، یعنی مسیحیت و یهودیت است. چنین داستان‌ها و روایت‌های متمایزی، اسطوره‌آفرینی (Mythopoiesis) پویایی در درون خود دارند که سبب ایجاد معنایی مستقل در کنار معنا و طرح اصلی داستان‌ها شده و به اهداف وحی نیز یاری می‌رساند. (Neuwirth, 2003, 477-478; Neuwirth, 2010, pp. 145-156)

وی همچنین در مطالعات خود پیرامون اسطوره در قرآن، پس از تقسیم اسطوره‌ها به دو گونه اسطوره‌های طبیعت و اسطوره‌های شخصیت قهرمان، بسیاری از آیات و انگاره‌های قرآنی را نه تنها عاری از اسطوره‌ها دانسته‌اند، بلکه آنها را اسطوره‌زدا معرفی کرده و بر این باور است که این آیات و انگاره‌های قرآنی، خوانش و فهم اسطوره‌ای بسیاری از مفاهیم را بازگشوده و تصحیح کرده است.

اسطوره‌زدایی قرآن از مفهوم و آیین قربانی: مطالعه موردی

همانگونه که بیان شد، مناسک و آیین از شاخصه‌های اصلی اسطوره در نگاه خاورشناسان است. در این میان، آیین قربانی بیش از سایر آیین‌ها مورد توجه قرار گرفته است، تا بدان جا که خود به عنوان اسطوره‌ای مستقل در ادیان مورد توجه قرار گرفته است. نویورت خوانش اسلام از قربانی را خوانشی اسطوره‌زدا دانسته و بر این باور است که قرآن و اسلام با ارائه تعریفی متفاوت و زمینی از قربانی، قرائت اسطوره‌ای از این انگاره و مناسک را تصحیح کرده است. نویورت در جریان حضرت ابراهیم (ع) و قربانی کردن فرزندش، اسطوره قربانی را مطرح می‌سازد که در این اسطوره ارزشمندترین وابستگی انسان بر روی زمین که همان ارتباط پدری - فرزندی است، به مسلخ می‌رود، فلذا این اسطوره این پیوند را بر تمامی علقه‌ها و پیوندهای دیگر برتری می‌بخشد. (Neuwirth, 2003, 494-495) البته وی در پژوهشی دیگر (Neuwirth, 2019, 344-345) به تفصیل به موضوع قربانی در اسلام پرداخته و اسلام را در مقایسه با سایر سنت‌های دینی در این باره اسطوره‌زدا معرفی کرده است. وی به لغو قربانی‌های عمومی در جریان مسیحیت امپراتوری روم (سیصد سال قبل از اسلام) اشاره کرده و بر این باور است که این امر زمینه را برای عبادت‌ها و مناسکی جدید همچون نماز، روزه و زکات که جایگزین قربانی در رسیدن به رستگاری باشد، هموار کرده بود. وی به قربانی در عید الاضحی توجه داده و این مناسک اسلامی را تقلیدی از قربانی حضرت ابراهیم (ع) دانسته است که نماد و نشانی از ایثار و فداکاری است. اینجاست که وی بر اسطوره‌زدا بودن قرآن از قربانی با مقایسه با قربانی‌های مشرکان و بت پرستان تصریح می‌کند و بر این باور است که قرآن با افزودن معنایی اخلاقی و حقیقی بدان، مفهوم و معنای اسطوره‌ای پیشینی آن را زدوده است. وی همچنین به کلام حضرت موسی (ع) در سفر لاویان در آیین کفاره اشاره کرده و بر این باور است که قرآن بر خلاف کتاب مقدس، برای قربانی هیچ اثر کفاره‌ای بیان نکرده است: «این است خون خدا». (سفر لاویان، ۱۶: ۱۰-۱۶)

نویورت این تفاوت در مفهوم قربانی (کفاره‌ای بودن یا نبودن) را صرفاً تفاوت در جزئیات مناسکی ندانسته، بلکه آن را موضعی قاطعانه از سوی قرآن در قبال رفتار با خون و قربانی به عنوان ابزاری برای کفاره معرفی کرده است. وی بر این باور است که قرآن ادعای کتاب مقدس مبنی بر اینکه خون و قربانی دارای قدرت کفاره‌ای و تصفیه‌کنندگی است، را چه در آیین یهود در چارچوب مناسکی یوم کیپور و چه در کلیسای مسیحی که در حقیقت بازپیکربندی شده همان باور یهود است، بدون هیچ ابهام و اغماضی نفی می‌کند. بدین خاطر است که وی نه تنها عید قربان و قربانی کردن در این روز را کاملاً تهی از کارکردهای اسطوره‌ای دانسته، بلکه چنین کارکردهایی را به صراحت نفی می‌کند. نویورت آیات ۳۶ و ۳۷ سوره حج را به عنوان شاهد بر ادعای خود بر می‌شمارد و تأکید قرآن بر نرسیدن خون و گوشت قربانی به خدا را نفی سفر لویان و یوم کیپور در آیین یهود و همچنین نفی قربانی شدن مسیح (ع) برای کفاره گناهان انسان و مراسم عشای ربانی که در آن نان و شراب به عنوان سمبلی از خون و گوشت مسیح (ع) قرار دارد، دانسته است:

«وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاَهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَآؤَهَا وَلَكِنَّ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ»: و شترهای چاق و فربه را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم، در آنها برای شما خیر و برکت است، نام خدا را (هنگام قربانی کردن آنها) در حالی که به صف ایستاد هاند ببرید، هنگامی که پهلویشان آرام گرفت (و جان دادند)، از گوشت آنها بخورید و مستمندان قانع و فقیران معترض را نیز از آن اطعام کنید، این گونه ما آنها را مسخرتان ساختیم تا شکر خدا را به جا آورید. هرگز نه گوشت‌ها و نه خون‌های آنها به خدا نمی‌رسد، آنچه به او می‌رسد، تقوا و پرهیزگاری شماست! این گونه خداوند آنها را مسخر شما ساخته تا او را به خاطر هدایت‌تان بزرگ بشمرید و بشارت ده نیکوکاران را. (حج: ۳۶-۳۷)

نویورت همچنین به رویکرد اسطوره‌زدایانه قرآن در مواجهه با اسطوره برساخته مسیح (ع) که

به خاطر کفاره گناهان انسان به صلیب رفت، توجه داده و چنین می‌گوید: در قرآن تعالیم عیسی (ع) جایگزین تصویر مسیح (ع) بر روی صلیب گردیده است و عیسی (ع) همچون دیگر پیامبران خدا به انذار و تبشیر قوم خویش پرداخته و نقشی جز منادی و داعی به وحدت نداشته و در نهایت نیز با مداخله الهی نجات یافته و به بهشت صعود کرده است. در حقیقت، در تصویر قرآنی قربانی، شخصیت الگو و نمونه بر خلاف باور مسیحیان که مسیح (ع) است، کسی نیست جز حضرت ابراهیم (ع) که فداکارترین و مقاوم‌ترین شخصیت می‌باشد. نویورت پس از بررسی تفصیلی قربانی و خون و جایگاه قرآن در اسطوره‌زدایی از آن، به مفهوم شهادت و خون شهید در قرآن، گریزی کوتاه می‌زند. وی تعابیر و تعاریف و احکام مرتبط با شهید و خون وی را در قرآن به گونه‌ای دانسته است که از آن به نزدیکی خطرناک به اسطوره (Dangerous Vicinity to Myth) تعبیر می‌کند. گو اینکه بر خلاف مفهوم قربانی و کفاره که قرآن صراحتاً به اسطوره‌زدایی از آن‌ها پرداخته بود، مفهوم شهید و شهادت در قرآن به سوی اسطوره و اسطوره‌سازی پیش رفته است. البته وی قرآن را در مفهوم شهید و شهادت نیز فاقد معیارها و شاخصه‌های اسطوره‌ای معرفی می‌کند و صرفاً به تغییر جهت قرآن از اسطوره‌زدایی مطلق به سمت اسطوره‌سازی توجه می‌دهد. (Neuwirth, 2019, 344-345)

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اسطوره در قرآن از جمله موضوعاتی است که از سوی خاورشناسان با رویکردهای گوناگون مورد توجه قرار گرفته است. در این میان، افرادی چون آنه ماری شیمیل با رویکردی پدیدارشناسانه به بررسی این مفهوم در قرآن و اسلام پرداخته‌اند. پدیدارشناسی اگر چه هم در حوزه دین و هم در فلسفه کاربرد دارد، اما این رویکرد در حوزه دین و مباحث دین پژوهی بر اصول روش‌شناختی تأکید بیشتری دارد. اصل خودمختاری یا استقلال که بیانگر منحصر به فرد بودن قلمرو امر قدسی و تجربه آن است، از جمله مهم‌ترین اصول روش‌شناختی رویکرد پدیدارشناسی است. شیمیل با تأکید بر این اصل، اسطوره را بیانی از سعی و جستجوی انسان‌ها برای دستیابی به

فهم امور متعالی معرفی کرده است. شیمیل اسلام و قرآن را اگر چه حاوی مطالب اسطوره‌ای می‌دانند، اما بر این باور است که اسطوره‌های قرآنی در مقایسه با مباحث اسطوره‌ای موجود در تفاسیر و احادیث و آثار عرفا و شاعران اسلامی، بسیار اندک و ناچیز است و بیشتر این منابع پیرامونی قرآن هستند که بیانگر اسطوره‌ها می‌باشند. به عبارت دیگر، شیمیل در پژوهش‌های قرآنی خود در این باره، به بررسی و شناسایی اسطوره‌های پیرامونی قرآن پرداخته و پس از آن در پی دریافت دستمایه و سرمشق قرآنی آن و یا دستمایه آن‌ها در تاریخ ادیان است. در مقابل، افرادی چون انگلیکا نویورت با رویکردی بافت‌گرایانه به مطالعه قرآن پرداخته و دیدگاه‌های متفاوتی را رقم زده‌اند. اسطوره در نظرگاه این خاورشناسان روایاتی است که با کمک کهن‌الگوها به تبیین و توصیف جهان تجربه‌شده می‌پردازند. خاورشناسان بافت‌گرا با تأکید بر ریزساختارها و بررسی بافت و شرایط حیات آیات قرآن، سعی در شناخت خاستگاه و منشأ داستان‌ها و گزاره‌های تاریخی قرآن داشته و این گزاره‌ها را برآمده از بافت اجتماعی و الاهیاتی مسلمانان نخستین دانسته‌اند. نویورت در مطالعات خود پیرامون اسطوره در قرآن، پس از تقسیم اسطوره‌ها به دو گونه اسطوره‌های طبیعت و اسطوره‌های شخصیت قهرمان، بسیاری از آیات و انگاره‌های قرآنی را نه تنها عاری از اسطوره‌ها دانسته‌اند، بلکه آنها را اسطوره‌زدا معرفی کرده و بر این باور است که این آیات و انگاره‌های قرآنی، خوانش و فهم اسطوره‌ای بسیاری از مفاهیم را بازگشوده و تصحیح کرده است.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه: ناصر مکارم شیرازی، تهران، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۸۰.
۲. کتاب مقدس، ایلام، ۲۰۰۲.
۳. آرمسترانگ، کارن، تاریخ مختصر اسطوره، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۹۰.
۴. پالس، دانیل، هفت نظریه در باب دین، ترجمه محمد عزیز بختیاری، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲.
۵. شیمیل، آنه ماری، اسلام از دیدگاه آن ماری شیمیل، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۷ ش.
۶. -----، تبیین آیات خداوند: نگاهی پدیدارشناسانه به اسلام، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.
۷. طباطبایی، سید محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، مترجم موسوی همدانی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۷۴.
۸. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، دوازدهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵ ش.
۹. الیاده، میرچا، اسطوره بازگشت جاودانه: مقدمه بر فلسفه ای از تاریخ، ترجمه بهمن سرکاراتی، تبریز، انتشارات نیما، ۱۳۶۵.

10. Alizadeh Mousavi, S. H., A Critical Study of Armstrong's View on Myth in the Qur'ān with an Emphasis on the Phenomenological Approach, A Research Journal on Qur'anic Knowledge, 15(56), 89–112. DOI: 10.22054/rjqk.2024.77554.2924, 2024.

11. Armstrong, Karen, A Short History of Myth, Canongate, 2005.

12. Eliade, Mircea, The Encyclopedia of Religion, New York: Macmillan, 1987.

13. Neuwirth, Angelika, "Myths and Legends in the Qur'ān", in: Encyclopaedia of the Qur'ān, General Editor: Jane Dammen McAuliffe, 2003.

14. -----, "Two Faces of the Qur'ān: Qur'ān and Muṣḥaf", *Oral Tradition*, 25/1, 2010.
15. -----, *the Qur'an and Late Antiquity*, Translated by Samuel Wilder, Oxford University Press, 2019.
16. -----, *Locating the Qur'an in the Epistemic Space of Late Antiquity*, *Ankara Üniversitesi İlahiyat Fakültesi Dergisi* 54:2, 2013.
17. Sells, Michael, «Ascension», *Encyclopaedia of the Qurān*, Leiden, Brill, 2001
18. Smith, David Woodruff, "Phenomenology", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Summer 2018 Edition), Edward N. Zalta (ed.) <<https://plato.stanford.edu/archives/sum2018/entries/phenomenology/>>.